

پژوهشنامهٔ ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۹ شماره ۳۶ بهار و تابستان ۱۴۰۰ (صص ۱۹۲-۱۷۷)

کارکرد نمادین اسطوره در شعر یوسف الخال

۱- منصوره عسگر پور ۲- سیده اکرم رخشنده نیا ۳- هادی شعبانی چافجیری

چکیده

اسطوره در شعر معاصر عربی از جایگاه بسیار گسترده ای برخوردار است که بسیاری از شاعران معاصر عرب از اسطوره برای بیان مفاهیم مطلوب خود استفاده کرده‌اند و یکی از شاعران معاصر عربی، یوسف الخال می‌باشد که تمایل بسیاری در به کارگیری اسطوره از خود نشان داده است و اسطوره را به معنای دقیق آن در شعر خود به کار گرفته است و شخصیت مسیح (ع) به عنوان یکی از اسطوره‌های دینی به دلیل در برداشتن مفاهیم رستاخیزی و پیروزی از پرکاربردترین اساطیر در دیوان یوسف الخال به شمار می‌رود و به شیوه‌های گوناگون در شعر او نمود پیدا می‌کند. در این جستار برآنیم که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به کارکردهای مختلف شخصیت مسیح (ع) در دیوان یوسف الخال بپردازیم؛ بنابراین سؤال اصلی تحقیق بررسی کیفیت ابعاد و زوایای کارکرد اسطوره ای شخصیت مسیح (ع) در دیوان شاعر و نتایج حاصله حاکی از آن است که مسیح گاه نماد منجی و رهایی بخش انسان‌ها از گناهان و گاه نماد رنج و در برخی احوال، به سان چهرهٔ منتقم ظهور می‌کند و در واقع شاعر با استفاده از شخصیت مسیح (ع) مشکلات و مسائل اجتماعی جامعه خویش را به تصویر می‌کشد.

کلید واژه‌ها: اسطوره، شعر عربی، یوسف الخال، مسیح (ع)

۱- مقدمه

حضور اساطیر در ادبیات همه ملت‌ها قابل مشاهده است که در این میان عربها و به خصوص

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان

۲- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول) Email:rakhshandeh@guilan.ac.ir

۳- استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان

شاعران آن از زمان‌های گذشته با شخصیت‌های اسطوره‌ای آشنا بودند و ذکر نام این قهرمانان با خصلت‌های افسانه‌ای در شعر دوره جاهلی گواه این آشنایی است. پس از رستاخیز ادبی و برقراری ارتباط با فرهنگ و تمدن مغرب زمین، بهره‌گیری از اسطوره‌ها شکلی تازه به خود گرفت که تاریخ آن به اواسط قرن بیستم برمی‌گردد و در این دوران شاعران عربی از اسطوره برای بیان مفاهیم سود جست‌ه‌اند و به عنوان ابزاری مفید در تصویرگری شعری به کار گرفتند.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

شاعران معاصر عربی برآنند که از نیروی خارق‌العاده و توانمندی‌های اسطوره در جهت اهداف و آرزوهای خود بهره‌گیرند. آنان برای تحقق اهداف خود، قهرمانان و شخصیت‌های اساطیری را دوباره زنده می‌کنند تا از طریق آنها، اندیشه و احساسات و عواطف خود را تجسم بخشند و به این صورت تجربه شعری با مفاهیم اسطوره‌ای در هم می‌آمیزد. از میان اساطیر، اسطوره‌های دینی نیز، در شعر شاعران عربی پدیدار شد که شخصیت‌های انبیاء(ع) همچون محمد(ص)، عیسی(ع)، موسی(ع) و ایوب(ع)، بیشترین کاربرد را در شعر شاعران معاصر به خود اختصاص داده است که شاعران با بهره‌گیری از این شخصیت‌ها و مسائل مربوط به آنها در پی -القای مفاهیم مورد نظر خود برآمدند. از جمله شخصیت‌های پیامبران که می‌توان در شعر یوسف الخال جست و جو کرد، شخصیت ابراهیم(ع)، ایوب(ع)، آدم(ع) و مسیح(ع) است که مسیح(ع) یکی از پرکاربردترین این شخصیت‌ها می‌باشد. یوسف الخال در پی شرایط ناهنجار جامعه عرب، در آرزوی آمدن منجی بشریت است تا رستاخیزی جهانی برپا کند؛ رستاخیز عظیمی که حیات بهتری را برای ملت عرب به ارمغان آورد. او با بهره‌گیری از نمادهای این اسطوره دینی، در برابر ناکامی‌های سیاسی و اوضاع نابسامان عرب و وجود فضای رعب و وحشت به اعتراض برمی‌خیزد. بنابراین در این مقاله، کارکردهای مختلف شخصیت مسیح(ع) در دیوان یوسف الخال را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سؤال اصلی تحقیق اینکه کارکرد اسطوره‌ای شخصیت مسیح(ع) در چه ابعاد و زوایایی در دیوان شاعر تجلی یافته است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

از آنجایی که اسطوره و کاربرد اسطوره‌ها در شعر معاصر عربی از یک کارکرد عادی و ساده به کارکردی اثرگذار و با اهداف از پیش تعیین شده تبدیل شده است؛ لذا هدف این تحقیق استخراج

و بیان کارکرد اسطوره در دیوان یکی از بزرگترین شاعران اسطوره پرداز معاصر عربی یعنی یوسف الخال و بررسی کارکرد اجتماعی معاصر آن است و جایگاه گسترده و متفاوت کارکرد اسطوره در دیوان الخال ضرورت این تحقیق را نمایان می‌نماید.

۳-۱- روش تحقیق

در این تحقیق با استفاده روش توصیفی تحلیلی در ابتدا دیوان شاعر به دقت مورد بررسی قرار گرفت و شواهد کاربرد اسطوره استخراج شد و در نهایت مورد تحلیل و توصیف قرار گرفت.

۴-۱- پیشینه تحقیق

در بخشی از کتاب "الاسطوره فی الشعر العربی المعاصر" نوشته یوسف الحلاوی به اسطوره در شعر یوسف الخال پرداخته شده که اختصاص به مسیح (ع) ندارد. همچنین أسعد رزوق در کتاب الشعراء التمزویون-الأسطوره فی الشعر العربی المعاصر- که در سال ۱۹۹۶ چاپ شده به بررسی سبک به کارگیری اسطوره در شعر ۵ شاعر معاصر عربی از جمله خلیل حاوی، سیاب، ادونیس و جبرا ابراهیم جبرا پرداخته و در یکی از فصل ها به برخی از قصائد اسطوره ای یوسف الخال از جمله "البئر المهجوره" پرداخته است که البته دیگر قصائد مشتمل بر اسطوره مسیح(ع) را در برنمی‌گیرد. در مقاله "اسطوره در شعر شعرای تموزی معاصر عرب"، (اکبری زاده، ۱۳۹۳: ۴۶-۲۷) که در نشریه ادب غنایی شماره ۲۳ به چاپ رسیده نیز به اسطوره در شعر سه شاعر عربی ادونیس، سیاب و بیاتی پرداخته که البته هیچ اشاره ای به دیوان الخال نداشته است.

در همین زمینه مهم ترین مقاله، "المسیح و الرموز المسيحية فی دیوان یوسف الخال" (روشنفکر، ۲۰۱۴: ۹۰-۶۱) است که در مجله اللغه العربیه وآدابها، شماره اول چاپ شده است. تورق مقاله حاضر و مقایسه آن با مقاله مذکور وجوه شباهت و تفاوت را به خوبی نشان می‌دهد؛ چرا که هدف مقاله حاضر ترسیم بعد اسطوره ای شخصیت مسیح (ع) در قالب (۴) نماد اسطوره ای است؛ شیوه ای که مقاله ذکر شده از آن برخوردار نبوده و به طور کلی به شخصیت مسیح(ع) در دیوان پرداخته و زاویه اسطوره ای و نمادین شخصیت مسیح(ع) را مورد تأکید قرار نداده است.

۲-نگاهی کوتاه به اسطوره در شعر معاصر عربی

کلمه mythos (myth) که از آن بیشتر به اسطوره تعبیر شده، در یونان باستان به معنای شرح و

خبر و قصه به کار می‌رفت. بعد ها این کلمه معنای مخالف *historia* (داستان، جستجو، آگاهی) را افاده کرد و معنای "چیزی که نمی‌تواند واقعا وجود داشته باشد" و "خیالبافی شاعرانه و ادبیات داستانی" و سرانجام "سخن لغو و پریشان" را یافت. اما امروزه اسطوره شناسان سعی بر آن دارند که به معنای اصلی و اولیه آن بازگردند. از این روست که تعبیرهای "اسطوره زنده" و "کارکرد اسطوره" درجایی که سخن از اسطوره می‌رود بر سر زبان هاست. (لنسلین‌گرین، ۱۳۶۶: ۵) نسل اول شاعران اسطوره گرای شعر معاصر عربی تنها به باز نویسی اسطوره های کهن در شعر بسنده کردند و نتوانستند اسطوره را هنرمندانه در شعر خود به کارگیرند و در کالبد فرسوده آنها روحی دیگر بدمند. از جمله این شاعران، عباس محمود عقاد، احمد زکی ابی شادی، حبیب ثابت، الیاس ابی شبکه و سعید عقل هستند. (حلاوی، ۱۹۹۴: ۳۱-۳۰)

ارتباط شاعر معاصر بعد از بارودی با عناصر میراث خود در طی دو مرحله اساسی ادامه یافت که علی‌عشری زاید مرحله اول را به «التعبیر عن التراث» یا نقل و ثبت میراث، نامگذاری کرده است. در این مرحله شاعران تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا عناصر میراث خود را همان گونه که بود به تصویرکشند، به عبارت دیگر هیچ تلاشی برای تفسیر معاصر و نوین میراث گذشته توسط آنان صورت نمی‌پذیرفت، لذا عملکرد این شاعران از این جنبه در راستا و امتداد کار بارودی قرار داشت. (عشری زاید، ۱۹۹۷: ۴۸) اما گرایش اسطوره ای در شعر معاصر - به معنای حقیقی آن - بعد از نیمه قرن بیستم پدیدار گشت. از جمله شاعران این مرحله، بدر شاکر السیاب، آدوینیس، صلاح عبد الصبور، خلیل حاوی، عبد الوهاب البیاتی و یوسف النخال هستند. شاعران در مرحله دوم، مرحله‌ای که عشری زاید آن را «التعبیر بالموروث» یا تعبیر معاصر از میراث قدیم نامیده است؛ در سروده‌های خود فقط به عناصر موروثی اکتفا نکردند و تمام توجه خود را منحصر به نقل گزارش گونه میراث قدیم ننمودند؛ بلکه فراتر از آن و در یک فرآیند هنری از این عناصر در جهت بیان دردهای انسان معاصر و مسائل خاص وی استفاده کردند. (عشری زاید، ۱۹۹۷: ۴۹) و در نهایت اینکه در این مرحله شاعر به جای روایت تاریخ یا بیان یک اندیشه و احساس آنی و زود گذر صاحب دیدگاهی نافذ و متشکل از خیال، رموز، اسطوره، آزادی، التزام و نوآوری بود. (الکرکی، ۱۹۸۹: ۲۱) شاعران در کاربرد اسطوره ها به دلالت‌های مشخص و معین بسنده کرده اند و آن زمان که شاعری بر آن شد که از آشفتگی‌های روانی و بیماری جسمی خود پرده بردارد از اسطوره های اولیس، سندباد، اُورفئوس و ایکاروس بهره گرفته است و آنجایی که سخن از تجدید

و رستاخیز بوداز اسطوره هایی چون تموز (آدونیس)، إلعاذر، مسیح، اوزوریس و فینیق استفاده کرده است و برای ترسیم درد و رنج های خود از اسطوره هایی چون مسیح، پرومته و سیزیف مدد جسته است. (عباس، ۱۹۷۸: ۱۳۱-۱۳۰). بنابراین امروزه کاربرد اسطوره در شعر معاصر عربی به اندازه ای است که شعر جدید را "شعر اسطوره" نام نهادند. (حمّود، ۱۹۹۶: ۱۵۵) و چنان این عنصر با شعر پیوند خورده که برخی منتقدان گفته اند: "در هیچ زمان شعر این قدر به روح اسطوره نزدیک نبوده که امروز هست" (اسماعیل، ۱۹۸۸: ۲۲۳).

۳- یوسف الخال در گذرگاه حیات و ادبیات

یوسف الخال شاعر، مترجم، روزنامه نگار و ناقد ادبی معاصر عرب است که در سال ۱۹۱۶ م در روستای "عمارالحصن" در سوریه به دنیا آمد. (کامل، ۱۹۹۶: ۵۲۵) پدرش کشیش کلیسای پروتستان بود. او دوره ی ابتدائی و دبیرستان را در مدرسه آمریکایی طرابلس گذراند. وی در سال ۱۹۳۹ م برای تحصیل در رشته فلسفه به دانشگاه آمریکایی بیروت رفت و در آنجا با استاد برجسته فلسفه در لبنان، شارل مالک آشنا شد. یوسف الخال متخصص رشته فلسفه بود ولی اشعار وی سبب شهرتش شد. (همان: ۵۲۶-۵۲۵) او در سال ۱۹۴۴ م برای تدریس زبان و ادبیات عربی به دانشگاه آمریکایی بیروت دعوت شد و در مدت کوتاهی عضو هیئت تحریریه مجله "الصيد" و سپس مسؤول صفحه فرهنگی نشریه "النهار" شد. نخستین مقالات او در مجله "الشباب" در لبنان به چاپ رسید و در سال ۱۹۵۷ م "مجله شعر" را منتشر کرد (الجبوسی، ۲۰۰۷، ۶۵۲) و از مهم ترین آثار شعری او می توان به الحریة، هیروودیا، البئر المهجورة و قصائد فی الأربعین اشاره کرد (کامل، ۱۹۹۶: ۵۲۸).

۴- اسطوره مسیح (ع) در دیوان یوسف الخال

میراث دینی در هر عصری و نزد همه ملت ها منبعی بخشنده از منابع الهام شعری به شمار می آید به طوری که شاعران، نمونه ها و موضوعات و صورت های ادبی خود را از آن بر می گیرند و محور ادبیات جهان - که سرشار از کارهای بزرگ ادبی است - شخصیت های دینی یا موضوعات دینی و یا به شکلی متأثر از میراث دینی است. (عشری زاید، ۱۹۹۷: ۷۵). یکی از این شاعران یوسف الخال است که شخصیت مسیح (ع) و مسائل مربوط به آن در دیوان او بیان کننده ارتباط ظلم و درگیری های انسان معاصر با رنج و عذاب های مسیح (ع) است (جبر شعث، ۲۰۰۲:

۱۱۳) که در این مجال کارکردهای مختلف اسطوره ای مسیح (ع) در دیوان شاعر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۴- مسیح، منجی و رهایی بخش بشریت

شاعر در ابیات زیر از "القصیده الطویلہ" از جامعه ای سخن می‌گوید که سیاهی، گناه و غفلت همه جا را پر کرده است. در نتیجه او در جست و جوی منجی و رهایی بخش بشریت از این تیرگی هاست. وی در پی تصویر این جامعه چنین می‌سراید:

لا أرى سيدها في الجمع . البجع يتمطى في / البحيرة و لا نسر في الأفق . المياه راكدة
والضفاف / اقرب من الانف . الهواء ثقيل . النور الثقيل . الحمار / ينطق ، لا بأعجوبة . الأعمى يبصر ،
لا بأعجوبة / الميت يقوم ، لا بأعجوبة . الأعجوبة رقم في آله / والسماء بقيت في المجاهل / كنت
صامتا و انا أتكلم . المرأة الى جانبي رداء قاحل (الخال، ۱۹۷۹: ۲۸۳).

ترجمه: "مرد بزرگ و شایسته‌ای را در جامعه نمی‌بینم. قورباغه در دریاچه دراز می‌کشد و کرکسی در آسمان دیده نمی‌شود. آب‌ها حرکتی ندارند و ساحل آن نزدیک تر از بینی است. هوا، آلوده و سنگین است. نورسنگین است. خری که سخن می‌گوید باعث حیرت نمی‌شود. نابینایی که بینا می‌شود شگفت انگیز نیست. مرده‌ای که زنده می‌شود تعجب آور نخواهد بود. شگفتی‌ها اعدادی هستند در درون یک ظرف و آسمان در سرزمین‌های ناشناخته باقی مانده است. در حالی که سخن می‌گفتم ساکت بودم. زن در کنارم لباسی خشن در بر داشت."

شاعر در این جامعه به نبود رهبر اشاره دارد؛ رهبری که می‌تواند گروه‌های مختلف مردم را متحد کند و به آنها نظم ببخشد. او با عبارتهای آسمان خالی از پرندگان و آبهای راکد، از عدم حیات در این جامعه سخن می‌گوید. وی اشاره به بی‌ایمانی افراد این جامعه می‌کند؛ چرا که به معجزاتی چون نابینای بینا شده و مرده زنده شده - که از معجزات مسیح (ع) است - بی‌توجه اند. این بی‌تفاوتی انسان‌ها خبر از فقدان شدید ایمان آنها دارد و عبارت "السماء بقیت فی المجاهل" به صورت صریح به انکار آسمان (خدا) و معجزات او توسط انسان اشاره دارد و در چنین جامعه - ای سکوت و کلام یکسان است . شاعر در بیان این آشفتگی‌ها ادامه می‌دهد:

سأجرع الكاس، و الكاس فارغة . سابتسم و فمی / بلا شفاه . سأحصد حقلا زرعته فی الظلمة .

(الخال، ۱۹۷۹: ۲۸۳)

ترجمه: "جام را سر خواهم کشید در حالی که تهی است. خواهم خندید در حالی که دهانم بدون لب است. زمینی را درو خواهم کرد که در تاریکی کاشته ام." رکوود و آشفتگی و تاریکی در جامعه این گونه به تصویر کشیده می‌شود و در ادامه قصیده نیز جریان پیدا می‌کند تا اینکه شاعر در انتظار منجی بشریت فریاد سر می‌دهد و از آمدن او می‌پرسد:

علی شاطیء لبنان وقتُ أصرخُ: الی متی / أموت ولا أموت؟ الی متی أنتظرُ الذی ودعنی و قال: / سأعود؟ الی متی استقبل المدّ، وعند الجزر أجلس / علی الحافة و أبکی؟ (الخال، ۱۹۷۹: ۲۸۴)

ترجمه: "بر ساحل لبنان ایستادم تا فریاد بزنم: تا چه وقت می‌میرم و نمی‌میرم؟ تا چه وقت منتظر کسی باشم که با من وداع کرد و گفت: بر می‌گردم؟ تا چه وقت به استقبال مد دریا بروم و هنگام جزر بر ساحل بنشینم و گریه کنم؟" شاعر در انتظار منجی بشریت می‌باشد؛ وعده ای که هنوز محقق نشده است؛ او در ادامه این قصیده در انتظار ظهور مسیح(ع)، منجی بشریت فریاد می‌زند و آمدن او را طلب می‌کند و می‌گوید:

أريدُ عودةً الحبيب: إرحمني أيها الموج / أعشابُ البرية تصلى بلا بخور. لا صليبَ في الهیکل. لا صورةً علی الحائط. مفتوحةً هی الابواب / و لا من یدخل / أجرنی ایها الغائب / الايام الأخيرة علی الابواب. ساعاتها علی رووس / الاصابع / الهزيمة لواء مرفوع، وأوجاع المخاض بحار / تحترق / اعطنا علامة، یاربّ (الخال، ۱۹۷۹: ۲۹۲ و ۲۸۵)

ترجمه: "بازگشت محبوب را می‌خواهم ای موج بر من رحم کن. گیاهان خشک، نماز را بدون آب می‌خوانند. صلیبی بر در قربانگاه نیست. هیچ چهره ای بر دیوار نمانده است. درها باز هستند اما کسی وارد نمی‌شود. ای غایب پناهم ده... روزهای پایانی بر درست. ساعت های پایانی اش روی سرانگشتان دست است. شکست پرچمی است برافراشته و دردهای کشنده دریاییست که می‌سوزاند. یارب علامتی به ما هدیه کن"

شاعر فریاد بازگشت محبوب را سر می‌دهد و با بهره گیری از نماد مسیح(ع)، بازگشت زندگی به زمین مرده و فحطی زده را طلب می‌کند. او به نابودی نشانه های مسیح(ع)، همچون

کلیسا و صلیب اشاره دارد؛ نشانه‌هایی که جای خود را به ساخت مکان‌های تجاری داده است. به این ترتیب شاعر، فقدان شدید ایمان در دل مردم را بیان می‌دارد و با استعانت از محبوب غایب- مسیح- و طلب ظهور آن، در پی نجات مردم است. وی معتقد است که زمان ظهور این منجی بسیار نزدیک است؛ به اندازه نزدیکی سر انگشتان دست؛ او آمدن نشانه‌های ظهور منجی را از خدا طلب می‌کند. به این ترتیب شاعر واقعیت تاریک و کشنده جامعه را بیان می‌دارد و بر این باور است که زیر این خاکستر، آتشی پنهان است که روزی شعله ور خواهد شد و آن آمدن مسیح (ع)، منجی بشریت است.

این نماد را می‌توان در قصیده‌ی "انتظار" از دیوان "قصائد فی اربعین" نیز جست و جو کرد که شاعر چنین می‌سراید:

اللیل لا يطول يا حبيبتی / اللیل فی احتضار / وها انا ممدّد / وکلنی انتظار / عینی علی الشّبک یا لخبیتی / و القفل لا یدار / السقف فوق جبهتی / أخاف أن ینهار / علی الجدار صورة / بأحرف من نار / أوآه یا حبیبتی / أیسقط الجدار؟ / اللیل لا يطول یا حبیبتی / مادمت فی انتظار! (الخال، ۱۹۷۹: ۲۵۴-۲۵۳)
ترجمه: "ای محبوب من شب طولانی نمی‌شود، شب رو به اتمام است، و هان من ممتد و طولانیم و تمام وجودم در انتظار است. وای بر ناامیدی چشمم بر پنجره است و قفل چرخیده نمی‌شود. سقف برفراز پیشانیم می‌ترسم که خراب شود، بر دیوار چهره ایست با چند حرف از آتش- وای ای محبوب من آیا دیوار سقوط می‌کند؟ شب دیری نخواهد پایید تا زمانی که من در انتظارم!"

شاعر، محبوب خود-وطن- را فریاد می‌زند و در پی اشاره به شب و تاریکی و حوادث آن، جامعه تیره و تار و مسائل مربوط به آن را مد نظر دارد. او مسیح منجی را در انتظار است و به امید آمدن او و کنار رفتن این سیاهی‌ها به سر می‌برد. او چنین می‌پندارد که گویی خود شب نیز میلی به ادامه حیات ندارد و آن-شب- هم در انتظار منجی بشریت، مسیح (ع) است. شاعر تمام وجود خود را در این انتظار می‌بیند و در حالی که چشم بر در دوخته است، هنوز کسی دست بر قفل در نبرده تا آن را بگشاید. ترس تمام وجود شاعر را پر می‌کند؛ چراکه تیرگی‌ها و غفلت‌های جامعه همچون سقفی درحال خراب شدن بر سر اوست. او آه حسرت را برای آمدن منجی سر می‌دهد و از او می‌پرسد: آیا این سقف فرو خواهد ریخت و تو نخواهی آمد؟ شاعر ایمان دارد

که شب دیری نخواهد پایید و منجی بشریت خواهد آمد؛ چرا که او در انتظار بی پایان است. یوسف الخال در قصیده "البئر المهجوره" نیز از مسیح(ع)، منجی و رهایی بخش بشریت سخن می گوید. این قصیده او دارای دو محور اساسی است: در محور اول واقعیت ترسناک و تاریک را می یابیم؛ زمینی که نابودی و مرگ در آن گام بر می دارد و زندگی که دچار خشکسالی شده است. شاعر علت همه این ها را، گناهان انسان معرفی می کند. انسانی که از آب، سرچشمه‌ی حیات، چنان غافل گشته که حتی سنگی در آن نمی اندازد. در محور دوم تضاد این واقعیت یعنی ابراهیم (ع) را می یابیم؛ او همچون چاهی است که آب آن جاری و حیات بخش است. (الحلاوی، ۱۹۹۴: ۲۰۹) شاعر در قسمت هایی از قصیده چنین می سراید:

لو كان لى أن أنشر الجبين / فى سارية الضياء / لو كان لى البقاء / ترى، يعود يوليسيس؟ / و الولدُ العقوق، والخروفُ / والخطاى الاصيب بالاعمى / ليبصر الطريق؟ (الخال، ۱۹۷۹: ۲۰۵ و ۲۰۴)

ترجمه: "کاش می توانستم که پیشانی را بر سایه‌ی نور بگسترانم و کاش جاودانه می شدم، به نظر تو یولسیوس باز می گردد؟ و فرزند نافرمان و کم خرد و خطا کار نابینا می تواند راه را ببیند؟"

شاعر در این ابیات به صورت غیرمستقیم از شخصیت مسیح(ع) الهام گرفته است. او این پرسش را از زبان ابراهیم مطرح می کند که اگر او به زندگی باز گردد و جاودانه شود، یولسیس از گناه خود باز خواهد گشت و توبه خواهد کرد؟ اودیپ - خطا کار نابینا - بینا خواهد شد و به راه درست باز خواهد گشت؟ که همان بازگشت انسان به مسیح و بازگشت به خدا بعد از پاک شدن از گناهان است. یوسف الخال از نماد مسیح(ع) به عنوان منجی بشریت در اشعار خود سود جسته است. در این گونه اشعار او دو محور دیده می شود: محور اول مرگ، سیاهی، غفلت و گناه حاکم بر جامعه و انسان هاست که شاعر پس از به تصویر کشید آن، محور دوم قصائدش را آغاز می کند که طلب کردن یا انتظار کشیدن برای رسیدن به منجی بشریت است.

۲-۴- مسیح، اسطوره رستاخیزی

یوسف الخال از شخصیت مسیح(ع) و به صلیب کشیده شدن و ظهور دوباره اش، نماد رستاخیزی را برگرفته و در اشعار خود به کار بسته است. به اعتقاد او مسیح با ظهور دوباره خود، رستاخیزی جهانی به پا خواهد کرد. رستاخیز انسان ها از گناهان، رستاخیز جهان از تیرگی ها و ...

نمونه‌ی این نماد را در قصیده "الدعاء" او می‌توان جست و جو کرد:
 و أدرنا وجوهنا : كانت الشمس/غباراً على السناكب، والافقُ /شراعاً مُحَطَّماً. كان التموزُ
 جراحاً على العيون و عيسى / سورةً في الكتاب (الخال، ۱۹۷۹: ۲۲۷)

ترجمه: "چهره‌ی خود را برگردانیدیم: خورشید، گرد و غبار اطراف سم چارپایان بود و افق، خیابانی ویران و تموز، زخمی بر چشم داشت و عیسی (ع) به سوره‌ای در کتاب مقدس تبدیل شده بود

شاعر به حالت تاسف بار جامعه اشاره دارد؛ او خورشید را بی‌فروغ می‌یابد تا جایی که به غبار اطراف سم ستوران مبدل گشته است. وی از افق که نهایت بلند پروازی انسان‌هاست به عنوان خیابانی ویران یاد می‌کند. تموز- الهه باروری- با زخمی بر چشم ناکارآمد شده است و مسیح به خاطر فقدان ایمان مردم فراموش گشته و فقط سوره‌ای در کتاب مقدس است.

شاعر در این ابیات به نوعی میان تموز و مسیح (ع) ارتباط برقرار می‌کند؛ مسیحیت-تاحد بسیاری- در رمزها و حادثه‌ها، همچون اسطوره تموز است. غیاب مسیح یا مرگ آن و سپس رستاخیزی آن در مسیحیت همچون نزول تموز به جهان زیرین و سپس رستاخیزی آن است. دفن مسیح (ع) در دل زمین- که رمز مادر و منبع باروری است- انتظار برای تولد جدید است؛ همچنانکه تموز در انتظار آمدن عشتروت- رمز باروری- است تا دوباره برانگیخته شود. (السعدنی، ۲۰۰۵: ۱۲۴). به همین ترتیب در ابیات بعدی نیز شاعر جامعه خود را توصیف می‌کند و در ادامه به دریا- رمز حیات- پناه می‌برد و می‌گوید:

أيها البحر، أيها الأملُ البحرُ/ ترفَّق بنا، ترفَّق، ترفَّق! (الخال، ۱۹۷۹: ۲۲۸)

ترجمه: "ای دریا ای امید به ما رحم کن، رحم کن، رحم کن"
 به این ترتیب دریا- رمز حیات- تبدیل به خدایی می‌شود که شاعر با تضرع به درگاه او به دنبال رحم و عطوفت اوست؛ چراکه دوری از آن و انکار آن دلیل ارتکاب گناه در انسان‌ها بوده است. (الحلاوی، ۱۹۹۴: ۲۱۴) شاعر در ادامه می‌سراید:

هذه الأرض/مواتا امست، و امست عروقها/ من حديد: أني تلفت منها/ غربتُ بابلُ، و تلك
 السبايا/رضيت أن تظل تركع للعجل/ و تحنى رقابها للخطايا/ آه تحنى رقابها للخطايا/ و الصدى ما

يزال يرجع، يمتدّ / "اصلبوه، اصلبوه!" / ما للضحايا/منذ هابيل، منذ سقراط يا بحر/رغيفٌ و خمرهٌ
للبرايا (الخال، ۱۹۷۹: ۲۳۱ و ۲۳۰)

ترجمه: "این سرزمین مرده شده، و تبدیل به رگ هایی از آهن شده است: من از زمین رو برگرداندم، این غربت بابل است و آن درندگان راضیند که پیوسته برای گوساله سجده کنند و گردن های خود را برای خطا و اشتباه خم کنند، آه گردن های خود را برای خطا و اشتباه خم کنند، و پژواک پیوسته باز می گردد و کشیده می شود" او را به صلیب بکشید، او را به صلیب بکشید" برای قربانیان از زمان هابیل، از زمان سقراط ای دریا نان و شرابی نبود.

شاعر سرزمین خود را سرزمین مردگان می بیند؛ سرزمینی که رگ های حیات آن به آهن مبدل گشته و گویی نبضی ندارد. از نظر او انسان ها با وجود مسیح و خدای مسیح، به خاطر غفلت و گناه، همچون درندگانی شده اند که به پرستش گوساله راضی هستند و به این ترتیب شاعر از بی-ایمانی مردمان می نالد؛ مردمی که در سر فرود آوردن در مقابل خطاها، از یکدیگر پیشی می گیرند. در این جامعه، اندک افراد با ایمان توسط دستگاه حاکم قربانی می شوند و شاعر این قربانی شدن ها را همچون به صلیب شدن مسیح می بیند که بارها و بارها تکرار می شود و پایانی برای آن نیست و از مرگ هابیل به دست برادر شروع می شود و از سقراط می گذرد و به مسیح و دیگران می رسد و در نهایت می سراید:

ألا من ينجي /من يعيد الرجاء غيرك يا بحر/دعوناك فاستجب لدعانا (الخال، ۱۹۷۹: ۲۳۱)

ترجمه: "آیا نجات بخشی نیست، ای دریا چه کسی جز تو امید را باز می گرداند ما تو را می خوانیم پس دعای ما را اجابت کن" گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شاعر بار دیگر به دریا پناه می برد؛ دریا به اعتقاد او همچون مسیح (ع) است؛ چراکه هر دو رستاخیزی را به پا خواهند کرد که زندگی بخش است. وی برای این رستاخیز اسطوره‌ی تموز را نیز با مسیح و دریا درهم می آمیزد.

تموز الهی باروری و حاصلخیزی است. او خدای فصول است که بهار را برمی انگیزد و مسیح (ع) نیز با فدا کردن جان خود و تولدی دوباره انسانیت را بر خواهد انگیخت. شاعر در پی رستاخیزی آسمانی و زمینی است، رستاخیز ایمان در دل انسان و بازگشت او به سمت خدا و نیز بازگشت بهار به طبیعت و تمدن انسانی است. (الحلاوی، ۱۹۹۴: ۲۱۸)

۳-۴- مسیح(ع) نماد رنج

نماد رنج در سه قالب رنج از بیماری، رنج از قدرت و جبروت آن و رنج از ارزش‌های اجتماعی حاکم، نمایان می‌شود. (الضاوی، ۱۳۸۴: ۲۹) دو نمونه آخر از انواع رنج‌ها را می‌توان در اشعار یوسف خال جست‌جو کرد. یکی از انواع شخصیت‌های دینی برای بیان این‌گونه رنج‌ها، شخصیت مسیح(ع) و مسائل مربوط به آن است که شاعر با بیان درد‌های او، درد‌های جامعه خود را به تصویر می‌کشد.

نمونه این رنج‌ها را می‌توانیم در قصیده "العشاء الاخیر" یوسف خال بیابیم. العشاء الاخیر(شام آخر) به آخرین نشستی که مسیح(ع) با پیروان خود گرد هم آمده بودند، اشاره دارد. چراکه در کتاب مقدس مسیحیان آمده است مسیح(ع) در آخرین شامگاه و قبل از دستگیری تکه‌ای نان جدا نمود و به شاگردانش داد و گفت: بگیری و بخورید این جسم من است و شرابی به آنان داد و گفت بنوشید این خون من است که خواهد ریخت. (انجیل متی، اصحاح ۲۶: ایة ۲۸). شاعر با الهام از این واقعه می‌سراید:

لنا الخمر و الخبز، و لیس معنا المعلم. جراحنا/نهر من الفضة/ فی جدران العلیة شقوق عمیقه. علی النوافذ /ریح. فی الباب طارق من اللیل /و نحن ناکل و نشرب. جراحنا نهر من الفضة. /العلیة تکاد تنهار. الریح تمزق النوافذ/الطارق یقتحم الباب (الخال، ۱۹۷۹: ۲۷۹)

ترجمه: "شراب و نان نزد ماست، در حالی که راهنما با ما نیست. زخم‌هایمان رودی از نقره است. در دیوار بالاخانه شکاف‌های عمیقی است. بر پنجره‌ها باد است و بر سر در مسافر شب. و ما می‌خوریم و می‌نوشیم. زخم‌هایمان رودی از نقره است. نزدیک است خانه ویران شود باد پنجره‌ها را پاره می‌کند. شب رونده بر در یورش می‌برد." پیروان مسیح(ع) نان و شراب و غذا در اختیار داشتند حتی پس از مرگ او؛ اما با تسلیم کردن و انکار و کشته شدن مسیح، راهنمای راه خویش را از دست داده بودند؛ شاعر این مسأله را به جامعه خود تعمیم می‌دهد و از نبود راهبر سخن می‌گوید. او با جمله‌ی "جراحنا نهر من الفضة" از خیانت‌های افراد جامعه می‌گوید؛ همان‌گونه که یهودا در مقابل دریافت سی نقره مکان اختفاء مسیح(ع) را به کاهنان لو می‌دهد.

در ادامه شاعر، جامعه‌ی خود را همچون خانه‌ای به تصویر می‌کشد که شکاف‌های عمیق دارد و

بر پنجره‌های این خانه بادهای ویران گر در حال وزیدن است و شبروان و دشمنان در حال نزدیک شدن به این خانه هستند. با وجود تمام اتفاق‌هایی که در اطراف این خانه (جامعه) در جریان است، افراد آن با بی‌توجهی در حال خوردن و نوشیدن هستند تا جایی که از خراب شدن خانه بر سر خود و دریده شدن پنجره‌ها توسط بادهای ویران‌کننده دشمنان به در خانه غافل گشته‌اند.

شاعر فضای تاریخی آن واقعه و مسیح (ع) و پیروانش را به فضای جامعه و نبود راهبر و افراد جامعه شبیه می‌کند. او با عبارت‌های پیاپی "نحن ناکل و نشرب" و "ولناکل الآن و نشرب" و "نظل ناکل و نشرب" به بی‌خبری افراد جامعه از مسائل پیرامون اعتراض می‌کند و در ادامه می‌گوید:

نقول: لناکل الآن و نشرب. إلهنا مات، / فلیکن لنا إله آخر / و نقول لعل الطارق الهنا الجدید... / و عند صیاح الدیک، قلیلون یشهدون لملکوت الأرض (الخال، ۱۹۷۹: ۲۸۰ و ۲۷۹)

ترجمه: " می‌گوییم: اکنون باید بخوریم و بنوشیم. خدای ما مرد، پس باید خدای دیگر برای ما باشد... و می‌گوییم شاید که شب رونده خدای جدید ما باشد... و هنگام فریاد خروس، افراد اندکی به (حقانیت) ملکوت زمین (مسیح) گواهی می‌دهند."

افراد جامعه‌ی شاعر، غافلانه از مرگ خدای خود و جایگزینی خدایی جدید سخن می‌گویند؛ آنان چنان درگیر مشغله‌های زندگی هستند که نبود خدا و یا جایگزینی دشمن به جای آن برای شان یکسان است. گویی نور ایمان در دل آنها خاموش گردیده است. اینان همچون یاران مسیح (ع) هستند که شبی پیمان می‌بندند و فردای آن پیمان شکنی می‌کنند؛ شاعر این چنین جامعه‌ی خود، قدرت حاکم و مسائل اجتماعی حاکم بر جامعه را به تصویر می‌کشد. او بسان مسیح (ع) در رنجی جان سوز است.

همچنین شاعر این نماد را در قصیده‌ی "التوبه" به کار می‌برد. او از آیه‌ی ۳۹ کتاب مقدس بهره می‌گیرد که در آن آمده است: یا ابتاه إن امکن فلتعبر عنی هذه الکاس. (انجیل متی، اصحاح ۲۶: آیه ۳۹) در این آیه مسیح از خدا می‌خواهد که به او قدرت عبور از این غم و اندوه را عطا کند و از او در مقابل مرگ حمایت کند. (مجاهد، ۱۹۹۸: ۱۴۴) یوسف خال می‌سراید:

علی جبل الصمت، فی موعدی / مع التائبین، رفعتُ جبینی / ذراعای مشدودتان الی صخره / متی
یا اُبی ستعبر کأسی / متی یا اُبی سَاهِبطُ دربی / الی إختوتی: أمدَ الیهم جفونی / و أضحک عبر ظنونی

و أبکی/و أحلم، أسند رأسی/متی یا أبی ستعبر کأسی (الخال، ۱۹۷۹: ۲۹۶)

ترجمه: "برفراز کوه سکوت، در وعده گاهم با توبه کنندگان، پیشانی خود را بلند کردم (بازوانم به صخره ای بسته است) چه وقت ای پدرم از کنار جامم می‌گذری، چه وقت ای پدرم در طریقم فرود خواهم آمد؟ به سوی برادرانم: پلک هایم را به سوی آنها می‌کشم و از پس گمانم می‌خندم و می‌گریم و خواب می‌بینم، سرم را تکیه می‌دهم، چه وقت ای پدرم از جامم می‌گذری"

شاعر در جمله‌های آغازین، با اشاره به صلیب کشیده شدن مسیح (ع) خود را همانند مسیح تصور می‌کند؛ با دو دستانی که بسته شده است و از خداوند می‌خواهد تا غم و اندوه او را پایان دهد و از او در مقابل مرگ حمایت کند. شاعر همانند مسیح (ع) خود را در میان یارانش می‌بیند و در انتظار تایید و حمایت های آنهاست. او می‌خندد؛ چراکه می‌داند یاری آنها گمانی بیش نیست و از پس خنده می‌گرید و باز هم از خدای خویش می‌خواهد که از او حمایت کند. به همین ترتیب شاعر ادامه می‌دهد و تا به آخر قصیده در مقابل رنج های خود از خدا طلب کمک می‌کند؛ او به افراد پیرامون خود امیدی ندارد اگرچه سال های زندگی اش را در خدمت همین مردم سپری کرده است.

۴-۴- مسیح منتقم

یوسف خال در قصیده "الثأر" از چهره‌ی خون خواه مسیح (ع) پرده برمی‌دارد. وی اطراف خود را پر از اجساد می‌بیند که بی‌گناه کشته شده‌اند و در جامعه، تاریکی و ظلم بر همه جا سایه افکنده است.

أجسادنا ممدودة الأعناق للنهار/واللیل آت (الخال، ۱۹۷۹: ۳۱۷)

شاعر برای پایان دادن به وضع موجود به آسمان می‌نگرد و در جست جوی کسی است که انتقام کشته شدگان را بگیرد. این شخص همان مسیح (ع) است که تمام اهل جهان در انتظار اوست؛ حتی حرکت برگ درختان و صدای بال پرندگان، سر دادن ندایی برای آمدن اوست.

لولا حیف ورق الغصون تارة/و خففة الجناح فی الفضاء/من کان یرسل النداء؟/من کان یسمع

النداء (الخال، ۱۹۷۹: ۳۱۸ و ۳۱۷)

ترجمه: "اگر صدای برگ شاخه ها و صدای بال ها در هوا نبود، چه کسی پیام می‌فرستاد؟

کیست که پیام را بشنود؟

شاعر پس از اینکه خود و جهان را در انتظار این منتقم نشان می‌دهد می‌گوید:

لعل فی السماء أحداً/یثأر للدماء! (الخال، ۱۹۷۹: ۳۱۸)

ترجمه: "شاید در آسمان کسی است که برای خون‌ها قیام کند"

شاعر کلمه‌ی لعل (شاید) را به کار می‌برد؛ اما مطمئن است که مسیحش برای انتقام خون‌های ریخته شده توسط قدرت حاکم خواهد آمد؛ اوست که انتقام سختی برای کشته‌ها می‌گیرد و جهان را پر از عدل و داد می‌کند.

۵- نتیجه

- یوسف الخال از جمله شاعران عربی است که اسطوره در شعر او حضوری پر رنگ دارد و از پرکاربردترین اسطوره‌های وی، شخصیت دینی مسیح (ع) می‌باشد که در شعر او به شیوه‌های گوناگون و البته با کمترین استفاده مستقیم از نام مسیح و با استفاده از حوادث و نشانه‌های مرتبط با وی جلوه یافته است. او از مسیح (ع) به عنوان منجی بشریت یاد می‌کند و با استعانت از او و طلب ظهورش در پی نجات مردم از گرداب غفلت و گناه است. شاعر برای بیان این نماد، گاه شخصیت مسیح (ع) را با شخصیت ابراهیم (ع) در هم می‌آمیزد و اشاره به بازگشت به سوی مسیح (ع) و بازگشت به خدا پس از پاک شدن دارد که در پی توجه مردم به ابراهیم (ع) - دین - حاصل خواهد شد.

- از دیگر نمادهای مسیح (ع) در اشعار یوسف الخال، رستاخیزی است. او برای بیان این نماد، اسطوره مسیح (ع) را به همراه اسطوره تموز به کار می‌گیرد و گاه آن دو را با دریا-رمز حیات - در هم می‌آمیزد. او در جایی دیگر از پس چهره مسیح (ع) به عنوان نماد رنج، رنج‌های خود و جامعه اش را به تصویر می‌کشد و گاه در پی انتقام کشته شدگان توسط مسیح منتقم است.

- شاعر با تکیه بر اسطوره سرایی و نماد سازی و زیبایی‌های هنری وادبی، می‌کوشد با سرودن شعر مناسب، شخصیت خود را در قالب نمادهای اسطوره ای مسیح (ع) بگنجانند و این اسطوره را به واقعیت معاصر یا تاریخی نزدیک کند و مشکلات و مسائل اجتماعی را در آن به تصویر بکشد.

۶- منابع

۱- کتاب مقدس: عهد قدیم و عهد جدید

- ۲- اسماعیل، عزالدین، **الشعر العربي المعاصر**، چاپ ۵، بیروت: دارالعودة، ۱۹۸۸.
- ۳- اکبری زاده، مسعود و هدایت الله تقی زاده، "اسطوره در شعرشعراى تموزى معاصر عرب"، پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۲، شماره ۲۳، پاییز و زمستان، صص ۴۶-۲۷، ۱۳۹۳.ه.ش.
- ۴- الجیوسی، سلمی الخضراء، **الإنجاءات والحركات فى الشعر العربى الحديث**، ترجمه عبد الواحد لؤلؤه، الطبعة الثانية، بیروت: مركزالدراسات الوحده العربيه، ۲۰۰۷.
- ۵- حلاوی، یوسف، **الأسطورة فى الشعر العربى المعاصر**، بیروت: دارالآداب، ۱۹۹۴.
- ۶- حمّود، محمد العبد، **الحدائث فى الشعر العربى المعاصر**، چاپ ۱، بیروت: الشركه العالميه للكتاب، ۱۹۹۶.
- ۷- الخال، یوسف، **الأعمال الشعريه الكامله**، چاپ ۲، بیروت: دارالعودة، ۱۹۷۹.
- ۸- داوود، أنس، **الأسطورة فى الشعر العربى الحديث**، چاپ ۳، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۸۴.
- ۹- السعدنی، مصطفى، **فى التناص الشعري**، اسکندريه: منشأة المعارف، ۲۰۰۵.
- ۱۰- شعث، احمد جبر، **الأسطورة فى الشعر الفلسطينى المعاصر**، فلسطين: مكتبه القادسيه لنشر، ۲۰۰۲.
- ۱۱- الضاوى، احمد عرفات، **كارکرد سنت در شعر معاصر عرب**، ترجمه سيد حسين سيدى، چاپ ۱، مشهد: دانشگاه فردوسى، ۱۳۸۴.
- ۱۲- عباس، احسان، **اتجاهات الشعر العربى المعاصر**، كويت: عالم المعرفة، ۱۹۷۸.
- ۱۳- على عشرى، **استدعاء الشخصيات التراثيه فى الشعر العربى المعاصر**، قاهره: دارالفكر العربى، ۱۹۹۷.
- ۱۴- كامبل، روبرت، **اعلام الآداب العربى المعاصر**، ج ۱، چاپ ۱، بیروت: الشركه المتحده للتوزيع، ۱۹۹۶.
- ۱۵- الكركى، خالد، **الرموز التراثيه العربيه فى الشعر العربى الحديث**، بیروت: دارالجيل، ۱۹۸۹.
- ۱۶- لنسين گرین، راجر، **اساطير يونان (از آغاز آفرینش تا عروج هراکلس)**، ترجمه عباس آقاجانى، چاپ ۱، تهران: سروش، ۱۳۶۶.
- ۱۷- مجاهد، احمد، **أشكال التناص الشعري**، مصر، الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۹۹۸.